

متن سخنرانی استاد محمدتقی جعفری در دانشگاه علوم پزشکی بابل، تحت عنوان:

نقش وجدان در پژوهش‌های پزشکی



الحمد لله رب العالمين باري الخلاق اجمعين و صلى الله على سيد الانبياء والمرسلين و خاتم السّفراء المقربين حبيينا و طيبب قلوبنا و حبيب اله العالمين ابا القاسم محمد ﷺ و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين.

از این که افتخار حضور در چنین جلسه پر معنی را خداوند نصیب فرمود، بسیار سپاسگزارم. در حالی که خدمت دوستان نشسته بودیم، این پژوهش و بحث و انتقاد و بررسی [در خلال جلسه] حقیقتاً نشاط فوق‌العاده‌ای را در ما ایجاد کرد. برای جامعه مهم است که علم، تقوا و فضل در درجهٔ اول از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. این حالت تحقیق که در این جا ما دیدیم و شما نیز مشاهده فرمودید، چه قدر متین و چه قدر صاحب‌نظرانه بود. نه این که فلان صاحب نظر چنین گفته و من از او گرفتم و یا این که دیگری بگوید من از آن گرفته‌ام و نظریه و سخن شما اشتباه است. بحمدالله با الطاف خداوندی نظریات از خود آقایان مطرح می‌شد که جای بسیار خوشحالی و امید برای آیندهٔ جامعهٔ ماست.

برای وجدان، تاکنون ۳۸ فعالیت شمرده شده است. مقداری از این فعالیت‌ها اصلی و بعضی دیگر فرعی و ثانوی هستند. مقداری از آن [فعالیت‌های اصلی وجدان] خیلی اساسی است و نفی آن‌ها مساوی با نفی انسانیت است. یکی از اصول فعالیت‌های فوق‌العاده عالی وجدان، مسئلهٔ نظارت و تماشای بی‌خلط و اشتباه و بدون حجاب است که شما تیز و تند می‌بینید.

بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ. (۱)

بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، هر چند [در] ظاهر برای خود عذرهایی بتراشد.

این را می‌دانید که ما در نمایشنامهٔ بزرگ وجود، هم بازیگریم و هم تماشاگر. (۲) فقط در دو مورد استثناء وجود دارد که از مغز، حواس و عوامل فیزیکی محیط بر ما در آن تصرف نمی‌شود:

- ۱- دریافت خدا.

- ۲- دریافت علم حضوری (خودآگاهی Conscience). [به عبارتی دیگر: دریافت «من» و یا دریافت «خویشتن»].

این دو مورد به هیچ وجه بازیگری ندارند، مگر این که خود انسان با یک اصول پیش‌ساخته و با یک اصول پیش‌فرض شده، آن چه را که مستقیماً در حال دریافت آن است، مخلوط و قاطی کند. در دو مورد ذکر شده،

۲- به نقل نیلز بور از لائوتسه.

۱- سوره القیامة، آیه ۱۴ و ۱۵.

بازیگری راه ندارد، زیرا دریافت، واسطه نمی‌خواهد.

[به عنوان مثال:] من اکنون می‌خواهم آقایان و خانم‌هایی را که در آن طرف سالن نشسته‌اند، ببینم. فاصله مکانی، مسئله بُرد چشم، مسیر نور و ... را تصور می‌کنم که در حیطة و کانال معرفتی من یک چیزی است که دست من را می‌گیرد که واقعاً آن نیست، و می‌توان گفت یک برداشت معین بر مبنای همه عوامل فضایی و فیزیکی و حسی است، یعنی: چیزی را که فقط می‌بینم. حال، اگر آن ساخته‌های ذهنی را که به دست می‌آید، حساب کنیم، اوضاع ما از درام رد شده و به تراژدی می‌رسد!

ولی در علم حضوری (خودآگاهی Conscience)، وجدان در دریافت مستقیم آدمی، درست شبیه به علم حضوری است؛ این را اگر مختل نکنیم، بسیار گران‌بها خواهد بود. اجازه بدهید عبارتی ادبی در ابتدای عرایض بگوییم:

تماشاگهی عظیم وجود دارد که دریا نامیده می‌شود. تماشاگهی عظیم‌تر از دریا وجود دارد که سپهر لاجوردین است. تماشاگهی عظیم‌تر از آن دو است که درون جان (وجدان) آدمی است.^(۱)

دریا تماشاگه خوبی است، خصوصاً برای کسانی که تکرار نشده باشد، یا ملوان و کشتی‌بان و یا کار او دریایی نباشد؛ یک تماشاگر و پیش از آن که دریا و موج‌های او به ناخودآگاه او بچسبد. [دریا] بسیار زیباست و دارای عظمتی است.

تماشاگهی بس عظیم‌تر از دریا وجود دارد که سپهر لاجوردین است. [سپهر لاجوردین] تماشاگه بسیار عظیمی است. اگر شما هزاران سال عمر کنید و مغز و ذهن شما همین باشد و آن چه را که از نظر استعداد دریافتی دارید، پوسیده و خسته نشود، اگر برای هزاران سال هم تماشا کنید، این سپهر لاجوردین برای شما معنا خواهد داد، زیرا یک طرف آن به بی‌کران وصل است و چیزی که به بی‌کران وصل باشد، سیری ندارد. پس دو تماشاگه گفته شد. تماشاگه اولی، عبارت است از: دریا که خیلی زیباست و تماشاگه دوم آسمان لاجوردین است. تماشاگهی عظیم‌تر از آن دو و تماشاگهی عظیم‌تر از همه تماشاگه‌ها وجود دارد که آن وجدان آدمی است. خداوند به کسی که این مطلب را با این بیان زیبا مطرح کرده است، پاداش بدهد. این شخص با این بیان زیبایش، از ارزش‌های عالی انسانی دفاع قطعی کرده و انسان را از مشتگی گوشت، استخوان، پیه و خون بالاتر برده است. عبارتی را عرض می‌کنم که هم روایت دارد و هم یکی از بزرگان ادبی دنیا گفته است، که تقریباً خطابش به خورشید است:

اگر بامدادان آفتاب برای ما خاک‌نشینان سر برآورد و تا ناپدید شدنش از افق ما زمینی‌ها، یک وجدان در خواب‌رفته را بیدار نکند، آن روز کاری انجام نداده است.

ای خورشید! اگرچه بزرگ هستی و حتی منظومه شمسی را دگرگون می‌کنی، اما اگر نتوانی یک وجدان به خواب‌رفته را بیدار کنی، آن روز چه کاری انجام داده‌ای؟

منظور و مضمون عبارت همین است که ذکر کردم. هر چه وجدان آدمی از جمادات به سمت جان سوق پیدا می‌کند، تیزتر و حساس‌تر می‌شود. در تاریخ فلسفی و تاریخ علوم نمی‌توان سراغ یک مکتب را گرفت. مثلاً:

۱- بینوایان، ویکتور هوگو، ج ۱ / ۹۲.

الکترون‌گرایی، پروتون‌گرایی، سلول‌گرایی و یا مولکول‌گرایی نداریم، ولی جان‌گرایی داریم. همهٔ ادیان در محور جان‌گرایی‌اند و این دیدگاه برای جان‌ها حتی اعم از انسان‌ها، تاریخی بس کهن دارد. ما بحثی بر سر تأخیر، گذشتِ زمان و اکثریت نداریم، اهمیت بحث بالاتر از این‌هاست، به گونه‌ای که اگر کرهٔ خاکی فقط یک انسان داشته باشد، وَكَانَ إِبرَاهِيمَ أُمَّةً^(۱) «ابراهیم به تنهایی یک امت بود»، و جان را درک کند و بفهمد جان یعنی چه، ارزش آن جان به جا آمده، هر چند اگر یک نفر آن را درک کرده باشد.

بگذر از باغ جهان یک سحر ای رشک بهار تا ز گلزار جهان رسم خزان برخیزد

مولوی

بحث بر سر انسان و فوق‌کمیت‌هاست. کافی است یک نفر در این دنیا بفهمد جان یعنی چه؟ [در این صورت] جان از نظر شناخت به حد نصاب خود رسیده است، چرا که دارای عظمتی بسیار است.

در ۳۸ قیافهٔ وجدان نمی‌دانم آیا هنوز روان‌شناسان دوران معاصر ما وقت کافی نداشته‌اند که تحقیق نموده و آن را معنی کنند که این وجدان چیست؟! فقط رفتارها ما را به خود جلب کرده است. [واژه] رفتارشناسی (Behaviourism) دهان پر کن هم هست. ما نمی‌گوییم رفتارشناسی نباشد، بلکه هم [رفتارشناسی] و هم [وجدان] را باید در نظر گرفت.

چرا نمی‌خواهیم دربارهٔ وجدان بحث‌های علمی خوب داشته باشیم؟ چرا این حقیقتِ عظمی و این پیک امین خدا را در درون آدمیان این قدر سبک بشماریم، که فقط مثلاً پیرامون ادبیات بحث کنیم [و بگوییم] این بحث (وجدان) به ما مربوط نیست؟! درست دقت کنید! [اگر به ما مربوط نیست]، پس به چه کسی مربوط است؟ مگر شما ادعای [شناخت] علوم انسانی نمی‌کنید؟ مگر ما این ادعا را نداریم که علوم انسانی می‌خوانیم؟ آیا عظمتی بالاتر از این که تمام قدم‌های بزرگ دنیا را همین وجدان برداشته است، وجود دارد؟

انسان بی‌وجدان ممکن است کارهای بزرگی انجام دهد، اما ارزش‌ها در دست انسان‌های با وجدان است. ممکن است شما کوه دماوند را جابجا کنید و به قلّهٔ اورست انتقال دهید. آری، کار بسیار بزرگی است، اما ارزش آن چیست؟ آیا در بردن یک دانه گندم به یک مورچه کمک کرده‌ایم یا نه؟ به مورچه، نه دماوند! همان‌گونه که عرض کردم، کارهای بزرگ و چشمگیر زیاد داریم، اما ارزش، مسئلهٔ دیگری است. تمام قدم‌های ارزشی در این دنیا فقط و فقط با وجدان برین برداشته شده است؛ فقط Conscience (خودآگاهی محض) نیست. بنابراین، وجدان عظیم‌ترین تماشاگهی است که در دیدگاه آدمی واقع شده است.

در تاریخ بیمارستان‌های کشورهای اسلامی، با یک بیمارستانی روبرو می‌شویم به نام بیمارستان **سلطان قلاوون**. سلطان قلاوون^(۲) از سلاطین مصر بوده است. او شخصی است که با سوریایی‌ها دست به هم دادند و **آباقاخان مغول** را شکست دادند. او مردی بسیار بزرگ بوده و هم‌چنین سیف‌الدین پدرش هم از برده‌ها بوده است. وی در حدود قرن هفتم بیمارستانی در قاهره ساخته (**اعظم مستشفيات العالم**) و بی‌استثناء باعظمت‌ترین بیمارستان دنیا بوده است. وقف‌نامه‌ای دارد که من آن را دیده‌ام و در تاریخ بیمارستان‌ها چاپ شده است. این بیمارستان در حدود ۴۰۰ سال به بشریت، اعم از مرد، زن، غنی، فقیر، مسیحی، یهودی، مسلمان و ... خدمت کرده است. در بنای آن، سلطان قلاوون نوشته است که این کارها را کرده‌ام. یعنی یک ریشهٔ وجدان برین باعث شده است تا این مرد مکانی را بسازد که فقط چند مورد از مزایای آن را عرض می‌کنم و

۲. الملک المنصور سیف‌الدین سلطان قلاوون.

۱- سوره نحل، آیه ۱۲۰.

ملاحظه خواهید فرمود که از نظر اصول کلی، در مقایسه با پیشرفته‌ترین بیمارستان‌های امروزی شاید از این جهت (ریشه وجدان برین) بالاتر است. البته صرف‌نظر از تکنولوژی که آن هم پیشرفت داشته است و بحثی در آن نیست. بحث بر سر بیمارستانی است که با یک بیمار می‌خواهد روبرو شود.^(۱)

ابراهیمیان در تاریخ، کار ابراهیمی کردند. این که برای به دست آوردن وضع روانی بیماران چه کارهایی انجام می‌دادند، یعنی چه؟ یعنی عمر روان‌کاوی از ۷۰۰ سال پیش، از آن جا شروع شده است. از نظر روانی و فلسفی هم مولوی در پنج یا شش مورد مسائل روان‌کاوی را به طور دقیق [نه با شوخی و شاعرانه] مطرح کرده است. همین سلطان قلاوون الملك المنصور سیف‌الدین، همان کس که آباقاخان مغول را به زانو درآورد، هر چه که درباره این بیمارستان اعم از وقف‌نامه، کتیبه‌ها و ... مشاهده می‌کنیم، همه آن‌ها برای خدمت به خدا بوده است. [شخصی می‌گوید:] من دلم می‌خواهد یک بیمارستان بسازم و آن هم بزرگ‌ترین بیمارستان دنیا!! نخیر، از این شوخی‌ها مقصود نیست، بلکه حَسْبَهُ اللَّهُ وَ خَالِصاً لِرُوحِهِ الْكَرِيمِ.

اگر بخواهیم درباره وجدان صحبت کنیم و بخواهیم اثبات کنیم که چه قدم‌هایی روی این جوشش و حرکت وجدان در تاریخ برداشته شده است، حقیقت این است که دست‌ها یاری می‌خواهد. من بعضی اوقات در دانشگاه‌ها از اساتید خواهم می‌کنم که درباره روان‌شناسی وجدان اگر دو یا سه [و یا بیش‌تر] رساله و پایان‌نامه دکترای نوشته شود، باز هم کم است. به دانشجویان موضوع را بدهید و بگویید درباره قدم‌هایی که فقط با تحریک وجدان برداشته شده است، بنویسند. البته در مواردی که سوداگری، معامله‌گری، شهرت‌طلبی، محبوبیت‌خواهی و ... در کار نباشد، بلکه انگیزه، فقط انگیزه تحریک وجدان باشد. این‌ها را جمع کنید تا بلکه بشر دیگر بار قیافه فرهنگ اصیل انسانی را ببیند. بشر قدم می‌خواهد، بشر می‌خواهد که برای او قدم بردارند. بشر به این گام‌ها نیاز دارد.

به اصطلاح ناصر خسرو:

درد نادانیت را گر نه به علم افزون کنی
گر تو از هامون گریزی، رُوی ذی جیحون کنی

درد نادانی برنجاند تو را ترسم همی
از تو خواهند آب زان پس کاروان تشنگان

۱- در قاهره نیز سلطان قلاوون به سال ۶۸۴ هجری قمری (۱۲۸۵ میلادی) بیمارستان منصور را پی افکند که علی‌الاطلاق بزرگ‌ترین بیمارستان قرون وسطی بود. در داخل فضای وسیع محصور و چهارگوش، چهار بنا سر برآورده بود و در میان آن‌ها محوطه‌ای قرار داشت که با ایوان‌ها احاطه شده بود و حوض‌ها و جوی‌های آب، هوای آن را خنک می‌کردند. برای بیماری‌های مختلف و بیماران در حال نقاهت بخش‌های جداگانه داشت. هم‌چنین، دارای چند آزمایشگاه، یک داروخانه عمومی، کلینیک‌هایی برای بیماران سرپایی، چند آشپزخانه و حمام، یک کتابخانه، یک نمازخانه، و یک سالن سخنرانی داشت؛ به ویژه، مناظر دل‌انگیزی برای قسمت بیماران روانی به بیمارستان پیوسته بود. بیماران از زن و مرد، غنی و فقیر، آزاده و برده در آن جایی دستمزد علاج می‌شدند. به بیماران بهبود یافته، هنگام خروج از بیمارستان مبلغی می‌دادند تا برای تحصیل قوت خود بلافاصله محتاج کار نباشند. بیمارانی که به بی‌خوابی مبتلا می‌شدند، به موسیقی ملایم و قصه‌گویان حرفه‌ای گوش می‌دادند، و احیاناً کتاب‌های تاریخی برای مطالعه دریافت می‌داشتند. در همه شهرهای بزرگ اسلامی، برای مراقبت دیوانگان بیمارستان‌هایی موجود بود.

[تاریخ تمدن ویل دورانت، ج ۴، عصر ایمان، فصل ۱۴ / ۴۲۰]

افراد تشنه بسیار فراوانند. وجدان برای همه اعم از یک معلم، مربی و ... ضرورت دارد و هر اندازه به منطقه جان‌های آدمیان نزدیک‌تر می‌شوید، نیاز بر وجدان حیاتی‌تر می‌شود، زیرا آن‌جا شما (پزشکان) هستید و یک جان. مثالی عرض می‌کنم. یکی از آقایان پزشکان که شاید بعضی از شما دوستان نیز نام او را شنیده باشید، می‌گفت:

چند سال پیش برای استراحت و صلۀ ارحام به کرمانشاه رفتم. در آن‌جا شخصی بود به نام عمو قاسم که پالان‌دوز بود و ما در دوران دبیرستان نیز این مرد را می‌دیدیم که همیشه مشغول پالان‌دوزی بود. پیش خود گفتم، آیا او هنوز زنده است و یا از دنیا رفته است؟ به محل کسب او رفتم و دیدم با آن‌که سالیانی دراز از عمرش گذشته و موهای سفید و چروک‌های صورتش قیافۀ او را تغییر داده است، اما هنوز مشغول کار خود می‌باشد و نشاط چشمان او همان نشاطی بود که ما در دوران بیست سالگی خودمان دیده بودیم.

وَأَنْ كَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَىٰ. (۱)

و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجۀ] کوشش او به زودی دیده می‌شود.

البته این شخص نقل‌کننده هم انسان باهوش و چیزفهمی است. گفت:

[در دکان پالان‌دوز نشستیم] و خیلی هم تشنه بودم. به عمو قاسم گفتم: آیا مقداری آب داری که من بنوشم؟ گفت: فرزندم آب آن جاست. می‌خواستم بروم و آب را بیاورم که اجازه نداد و وقتی می‌خواست آب را بیاورد، با دقت حرکات او را زیر نظر داشتم. با یک حالی رفت و آب را آورد. پس از نوشیدن آب، از او پرسیدم: عمو قاسم، حال شما چگونه است، انشاءالله کسب و کارتان خوب است؟ در جواب گفتم: خیلی خوب است. به او گفتم: بنده چند روزی در کرمانشاه مهمان هستم و مطلبی را برای من بفرمایید.

این دوست عزیز پزشک، در ادامه می‌گفت:

بنده اکنون ۶۰ سال سن دارم و در این مدت درس‌ها و مطالعات بسیاری داشته‌ام و هیچ‌کدام از آن‌ها به اندازه این جمله‌ای که [عمو قاسم] در جواب من گفت، تأثیر نکرد. گفت: پسر، کار من خیلی خوب است؛ این تگه پارچه‌ها را می‌بینی که با آن‌ها پالان می‌دوزم، این پارچه است، آن یکی جوالدوز و نخ‌ است که پارچه‌ها را با آن می‌دوزم و بعد از آن هم جان یک حیوان و خدا. سپس به کار خود مشغول شد.

مولوی در آن قضیه «التزام کردن [آن مرد الهی] خادم را جهت تیمار حیوان و تخلف نمودن آن خادم»، یک جمله بسیار ظریف گفته است. من خودم این را بارها دیده‌ام و مجدداً که مرور می‌کنم و می‌خوانم، چیز دیگری از

[آن مرد الهی] رو به خادم کرد و گفت: برو برای چارپای من گاه و جو آماده کن تا آن حیوان بی‌زبان هم سیر شود. خدمت‌گزار گفت: لاحول و لاقوه الا بالله، من در این کار سابقه طولانی دارم (می‌دانم که باید به چارپایی که از راه رسیده است، رسیدگی کرد و غذای او را فراهم ساخت).

مرد الهی: ای خدمت‌گزار عزیز! چون چارپای من پیر شده و دندان‌هایش سست است، به آن جو که به چارپا خواهی داد، کمی آب بیاش و ترش کن.
خدمتکار: لاحول ... تو به من این حرف‌ها را یاد می‌دهی؟ دیگران این ترتیب‌ها را درباره چارپایان از من می‌آموزند.

مرد الهی: پالانش را بردار و جراحی در پشت دارد؛ به آن جراحی داروی منبل بگذار.
خدمتکار: لاحول ... این حکمت‌گویی‌ها را رها کن؛ برای ما تاکنون صد هزار مهمان آمده است و ما خودمان می‌دانیم که چه باید کرد! وظیفه خود را می‌شناسیم و عمل می‌کنیم و همه مهمانان از دودمان ما راضی برمی‌گردند.
مرد الهی: به آن چارپا آب هم بده. (۲)

-۱-

گفت خادم را که در آخور برو	راست کن بهر بهیمه گاه و جو
گفت: لاحول این چه افزون گفتن است	از قدیم این کارها کار من است
گفت: تر کن آن جوش را از نخست	کان خرک پیر است و دندان‌هاش سست
گفت: لاحول این چه می‌گویی مها	از من آموزند این ترتیب‌ها
گفت: پالانش فرو نه پیش پیش	داروی منبل بینه بر پشت ریش
گفت: لاحول آخر این حکمت گذار	جنس تو مهمانم آمد صد هزار
جمله راضی رفته‌اند از پیش ما	هست مهمان جان ما و خویش ما
گفت: آیش ده و لیکن شیر گرم	گفت: لاحول از توأم بگرفت شرم
گفت: اندر جو تو کم‌تر گاه کن	گفت: لاحول این سخن کوتاه کن
گفت: جایش را بروب از سنگ و پُشک	ور بود تر، ریز بر وی خاک خشک
گفت: لاحول ای پدر لاحول کن	با رسول اهل کم‌تر گو سخن
گفت: بستان شانه پشت خر بخار	گفت: لاحول ای پدر شرمی بدار
گفت: دم افسار را کوتاه ببند	تا ز غلتیدن نیفتد او به بند
گفت: لاحول ای پدر چندین منال	بهر خر چندین مرو اندر جوال
گفت: بر پشتش فکن جل زودتر	زان که شب سرماست ای کان هنر
گفت: لاحول ای پدر چندین مگو	استخوان در شیر نئود تو مگو

.....

۲- احتمال قوی می‌رود که مقصود آبی است که نه سرد و نه گرم، بلکه معتدل باشد، چنان‌که در بعضی از نقاط ایران، اصطلاح شیر گرم

خدمتکار: لاحول ... من از این گفته‌های تو شرمنده می‌شوم.
مرد الهی: جوها را که به چارپای خواهی داد، گاه کم داشته باشد.
خدمتکار: لاحول ... بیا آقای مهمان این سخن‌ها را کوتاه کن. (من همه این‌ها را می‌دانم.)
مرد الهی: جای این چارپا را در طویله از سنگ و پشکل پاک کن و اگر دیدی جایش تر است، کمی خاک خشک در آن جا بریز تا خشک شود.
خدمتکار: لاحول ... ای مهمان عزیز، ای پدر من! تو هم توجه داشته باش، لاحول و لا قوّة الا بالله بگو و با کسی که او را فرستاده و مأمور خود می‌دانی، این قدر پرگویی مکن.
مرد الهی: شانه‌ای پیدا کن و پشت خر را بخاران.
خدمتکار: لاحول ... ای پدر عزیز، ای میهمان گرامی! کمی شرم داشته باش (من همه این‌ها را می‌دانم).
مرد الهی: پار دم حیوان را کمی کوتاه‌تر ببند تا پای حیوان در آن بند نشود که به زمین بغلتد.
خدمتکار: لاحول ... پدر عزیز! این اندازه سخن زیاد مگو؛ تو می‌خواهی از شیر استخوان پیدا کنی؟ مگر در شیر استخوانی پیدا می‌شود! ...

آن مرد الهی در حال وسوسه و گفتگو با خویشان به سر می‌برد، اما آن حیوان بینوا در حالی بود که‌ای کاش نصیب دشمنان بوده باشد. حال آن حیوان بی‌زبان چنین بود: در میان خاک‌ها و سنگ‌ها درغلتیده، پالانش کج شده و پالهنکش پاره شده بود. شب را گرسنه به صبح رسانده و گرفتار آن چنان مصیبتی شده بود که گویی جان می‌کند و در حال تلف شدن است.

آن حیوان تمام آن شب را با ناله و زاری به سر برده و می‌گفت: خداوندا! از جو دست برداشتم و جو نمی‌خواهم، حداقل یک مشت گاه به من برسان. زبان حال آن بینوا به شیوخ که شب برای خود مجمع و حلقه‌ای ترتیب داده بودند، این بود که به من رحمی کنید، من از دست آن خدمتکار خام شوخ می‌سوزم. در فراق گاه و جو تا بامداد ناله‌ها کرد و شیون‌ها سر داد. آن حیوان بیچاره تا صبحگاه از جوع‌البقر^(۱) به این پهلو و به آن پهلو می‌گشت.

هنگامی که صبح روشن شد، آن خدمتکار به سر وقت حیوان بینوا رسید و فوراً پالان را پیدا کرد و بر پشت او نهاد. خدمتکار بنای حيله‌گری خر فروشان را گذاشت که با نیش (سیخونک زدن) و وارد ساختن زخم به حیوان بی‌زبان، او را به حرکت و شتاب وادار می‌کنند تا حیوان چالاک نمودار شود. با آن حیوان مانند سگ رفتار کرد. آری، خر از درد نیش جست و خیز می‌کرد، اما زبانی نداشت که درد خود را بازگو کند.

آن مرد الهی صبحگاه سوار خر شد و به راه افتاد، اما حیوان بینوا و گرسنه به زمین می‌افتاد و مردم در بلند کردن او می‌کوشیدند و می‌گفتند: این حیوان بی‌زبان بیمار است و نمی‌تواند درد خود را ابراز کند.

۱- جوع‌البقر = کسی که هر چه می‌خورد، سیر نمی‌شود.

به همین معنی به کار می‌رود.

یکی جلو می‌آمد و گوش آن حیوان را می‌گرفت و می‌پیچید. دیگری دست به دهان حیوان می‌انداخت و می‌گفت: شاید بیماری حیوان مربوط به دهان اوست. سومی پای حیوان را بلند کرده و می‌گفت: شاید سنگی در میان نعل و پایش فرو رفته است! چهارمی به چشم‌های حیوان خیره شده بود که علت بیماری او را تشخیص بدهد.

هنگامی که از همه این معاینه‌ها و معالجه‌ها مأیوس شدند، از شیخ پرسیدند: این حیوان چه مرضی دارد؟ تو مگر دیروز نمی‌گفتی این یک حیوان سالم و قوی است؟ ولی آن مرد الهی که به واقعیت قضیه متوجه شده بود، به آنان گفت: آری، خری که دیشب تمام غذای او «لا حول و لا قوه الا بالله» بوده که آن خدمتکار تبهکار به او خورانده است، شب گذشته را با تسبیح به صبح رسانده است و امروز نیز چنان که می‌بینید، در حال سجده می‌باشد.^(۱)

عمده مطلب مولوی در این داستان، این است که جان در دست انسان امانت بود. همان جانی که انشاءالله شما بر سر چشمه‌سارهای آن خواهید ایستاد و کوزه کوزه از آن آب که چشمه‌سار آن از بالاست، بهره‌مند خواهید شد. بیمارانی که روی تخت بیمارستان در مقابل شما پزشکان هستند، یک کوزه و یا یک پیاله از همان آبی است که از ازلیت سرازیر شده و در مقابل شما پزشکان عزیز قرار گرفته است.

مولوی در این داستان [در خلال ابیات] جمله‌ای دارد که وقتی خادم به [آن الاغ] سیخونک زد، آن حیوان یکباره بیرون جَست و این پریدن برای چه بود؟

خر جهنده گشت از تیزی نیش کو زبان تا خر بگوید حال خویش؟^(۲)

این جمله طعم الهی و طعم جان‌های آدمیان را می‌دهد. این جمله، جمله کسی است که [در ظاهر] پزشکی نخوانده و به اصطلاح فلاسفه با جان‌گرایی آشنایی نداشته است. ممکن است هزاران بی‌زبان در مقابل ما بیفتند و اصلاً برای ما اهمیتی نداشته باشد، اما باید بدانیم که مسئله جان بسیار بااهمیت است. بنده یک جزوه کوچک علمی به نام وجدان دارم که به بعضی از مطالب آن اشاره می‌کنم:

مسئله‌ای که در جان‌گرایی بسیار مهم است، این است که: نمی‌خواهیم بگوییم تاریخ سراسر در رابطه با این مطلب بوده است و می‌دانید که عده‌ای نیز فقط به خواص فیزیولوژیکی و بیولوژیکی انسان قناعت می‌کنند، اما

-۱-

چون که صوفی برنشست و شد روان	رو در افتادن گرفت او هر زمان
هر زمانش خلق برمی‌داشتند	جمله رنجورش همی پنداشتند
آن یکی گوشش همی پیچید سخت	وان دگر در زیر گامش جَست لخت
وان دگر در نعل او می‌جست سنگ	وان دگر در چشم او می‌دید رنگ
باز می‌گفتند: ای شیخ این ز چیست	دی نمی‌گفتی که شکر این خر قویست؟
گفت: آن خر کاو به شب لاحول خورد	جز بدین شیوه نباشد راه برد
چون که قوت خر به شب لاحول بود	شب مسبَح بود و روز اندر سجود

۲- بنگرید به: تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، محمدتقی جعفری ج ۳ / ۲۲۹-۱۸۹.

کسانی که با جان‌گرایی حرکت کرده و به انسان مفهوم بخشیده‌اند، چیزی است که شما قطعاً در مطالعات خود بر خورد نموده و خواهید نمود. برای این که این حقیقتِ فروزانِ الهی امری طبیعی جلوه کند، خیلی کارها روی آن انجام شده است؛ البته نمی‌خواهیم بگوییم آگاهانه. کارهایی به طور ناآگاهانه انجام شده است که این جان، ارزش خود را از دست داده است.

یکی از اشخاصی که جنگ جهانی دوم را اداره کرده است، می‌گوید: «اگر یک نفر بمیرد، تراژدی است». چرا مرد؟ دلیل مرگ او چه بود؟ آیا به پزشک مراجعه کرده بود؟ آیا به او رسیدگی شده بود؟ و اقیانوسی از سؤال و جواب. [و در ادامه می‌گوید]: «اما اگر یک میلیون انسان کشته شود، آمار تلقی می‌شود.»

آیا این اظهارنظر خوب است؟ ملاحظه کنید که چه حجابی به روی جان‌های آدمیان افتاده است! می‌گوید: «اگر یک نفر بمیرد، چیزی مثل فاجعه است. چرا؟ چون خاموشی چراغ حیات، انسان را ناراحت می‌کند. اما اگر در جنگ‌ها، یک یا دو میلیون [انسان] کشته شوند، آمار تلقی می‌شود!! در جنگ‌ها به جای این که بگویند چه جان‌هایی تلف شده و در میدان‌های جنگ چه گذشته است، بر سر آمار اختلاف پیدا می‌کنند.

یکی از اموری که باعث حجاب برای وجدان ما انسان‌ها شده و ارزش و عظمت آن را تنزل داده است، نظرات امثال **امیل دورکیم** دربارهٔ اصالت اجتماع بود که گفت: «فرد ساخته شدهٔ اجتماع است.»

آری، اجتماع در فرد خیلی مؤثر است. این مطلب اشکال ندارد، اما این که فرد یعنی اجتماع و صد در صد ساخته شدهٔ اجتماع، اشتباه است. این جمله (فرد ساختهٔ اجتماع است) از نظر علمی، مخالف تمام سرنوشت و سرگذشت بشر است. اولاً: اغلب تحولات تاریخ در مغز اقلیت‌ها بوده است. مثلاً یک شخص چیزی به مغزش خطور کرده و کاری را انجام داده است. ثانیاً: دردها (دردهای جسمانی) را ما به تنهایی می‌چشمیم. هر یک از انسان‌ها جان شخصی و هویت شخصی داشته، لذت و الم او نیز متعلق به خود اوست.

هم‌اکنون بیمارستان‌ها مملو از بیمارانی است که ناله می‌کنند و درد دارند. ای اجتماع! برویم و از بیمارانی که در این بیمارستان‌ها هستند، خواهش کنیم که دقایقی می‌خواهیم درد شما را بچشمیم، زیرا ما (اجتماع) شما را ساختیم.

خدایا! کاری کن تا این دانشمندان ما عاشق نشوند. چرا شما عینک علمی را از دست می‌دهید؟ من انسان تنها آمده‌ام و تنها خواهم رفت و درد را تنها خواهم چشید. البته اجتماع هم در بشر مؤثر بوده است، همان‌گونه که باغبان برای روییدن یک درخت یا یک گیاه، بسیار مؤثر است. اهمیت مسئلهٔ زمین، تغذیه و دفع آفات و ... مسلم است و تردیدی در آن نیست، اما این نهال و این هسته و بذر، وجود و هویت دارد.

این مسئله از آن افراط‌گری‌هایی است که گاهی مغرب‌زمین برای ما به ارمغان می‌آورد. آیا شما می‌خواهید مردم را به تعبد وادار کنید که حتماً بگویند انسان ساخته شدهٔ اجتماع است؟ فرد وجود دارد، هویت دارد، گاهی می‌اندیشد، به تنهایی لذت می‌برد و به تنهایی آرمان‌ها و آرزوها دارد. این انسان [با این اوصاف] از نظر فردیت موجود است. نهایت امر، تأثیر اجتماع در انسان‌ها خیلی مهم است.

ای پزشکان! کار شما چیست؟ شما آن انسان‌هایی هستید که هنگام تنهایی انسان‌ها [در بیمارستان‌ها]، پدر و فرزند و همسر در او اثر ندارد و فقط شما را نگاه می‌کند (امید بیمار به شماست). اگر وجدان یک انسان در این تنهایی بسیار غربت‌انگیز یک «جان» حرکت نکند، در جایی دیگر نیز حرکت نخواهد کرد.

ما نظیر آن را در فقه داریم. فرض بفرمایید جرمی اثبات شده است که باید حد جاری شود. مثلاً کسی چهار بار اقرار کرده که العیاذ بالله مرتکب زنا شده است. مستحب مؤکد است - البته بعضی‌ها هم حکم به وجوب

داده‌اند - آن قاضی که حکم به حدّ داده است، باید در هنگام اجرای حدّ حضور داشته باشد، که آیا غرض‌ورزی نکرده است؟ آیا اشتباه نکرده و تحقیقات او درست بوده است؟

این‌جا همان حساس‌ترین لحظهٔ تحریک وجدان است، که اگر در این موقعیت وجدان با شکست مواجه شود، در درون این انسان چیز دیگری وجود ندارد. حال، اگر با دلیل و بینه ثابت شد و چهار نفر هم شهادت دادند. مستحب مؤکد است - بعضی‌ها هم فتوا به وجوب داده‌اند - که قاضی بگوید آن چهار نفر نیز باید در هنگام اجرای حد حضور داشته باشند. این، همان بهره‌برداری از وجدان در فقه است. کدامین حقوق این مسئله را دارد؟ کدامین حقوق، فقه خود و قوانین اجتماعی خود را با این زیباترین آب حیات به نام وجدان آبیاری می‌کند؟!

وجدان در عالم پزشکی شگفت‌انگیز است. من در مراجعه‌ای که چند سال قبل به بیمارستان داشتم [و مدتی بستری بودم]، روزی که می‌خواستم مرخص شوم، پزشک معالج گفت: آیا چیز دیگری احساس می‌کنید یا نه؟ گفتم خیر، فقط گاهی اوقات در بعضی از نقاط بدنم درد جزئی احساس می‌کنم که زیاد آزاردهنده نیست. آن پزشک می‌گفت: گاهی در مواردی [شخص بیمار] مراجعه می‌کند و یا او را می‌آورند و او بیماری قلبی دارد و طبق تشخیص پزشکان باید بستری شود، اما تخت نداریم، حتی وسایل و امکانات نیز آماده است. در این کمبود و منفی بودن جواب ما و لحظه‌ای که بیمار در حال ترک بیمارستان است، منظره‌ای است که ساعت‌ها ما را ناراحت می‌نماید و به اصطلاح دچار استرس هستیم. این معنای برخورداری از وجدان است.

به هر حال، آقایان، خانم‌ها، فضلی عزیز، دانشوران و ای امیدهای جامعهٔ فعلی و جامعهٔ آیندهٔ ما، هر چه که انسان و وجدان به منطقهٔ جان‌ها نزدیک‌تر می‌شود، مأموریت و حساسیت وجدان باید عالی‌تر شود. [به عنوان مثال:] یک مورچه را در نظر بگیرید که آن بزرگ‌بزرگان، پیشوای پیشوایان علی‌بن ابیطالب علیه السلام دربارهٔ آن چه می‌گوید:

وَاللّٰهُ لَوْ اُعْطِيَ الْاَقْبَالِيْمَ السَّبْعَةَ بِمَا تَحْتَ اَفْلَاكِهَا ، عَلٰى اَنْ اَعْصِيَ اللّٰهُ فِي نَمَلَةٍ اَسْلُبَهَا جُلْبَ [خلمة] شَعِيْرَةٍ مَا فَعَلْتُهُ. (۱)

سوگند به خدا! اگر تمامی اقالیم هفت‌گانه دنیا با آن چه زیر آسمان‌های آن‌هاست، به من داده شود تا خدا را با ظلمی به جهت کشیدن پوست جوی از دهان مورچه‌ای معصیت کنم، هرگز چنین خطایی را مرتکب نشوم.

جان، جلوه‌گاه مستقل خداست. دقت بفرمایید: حتی در جایی که مثلاً یک شخص واجب‌القتل است، نباید به او توهین کرد. آری، باید از بین برود، ولی اهانت نباید کرد. امیرالمومنین می‌فرماید:

فَاِنِّي سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ - صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهِ وَ سَلَّمَ - يَقُوْلُ : « اِيَّاكُمْ وَ اَثْمَلَةَ وَ كُوْ بِاَلْكَلْبِ الْعَقُوْر. » (۲)

من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم: «بیرهیزید از منله کردن، اگرچه سگ‌ها را یا دیوانه باشد».

در اوایل مراجعت از نجف اشرف به ایران، حقوق‌سی و چهارگانه حیوانات را [تحت عنوان:] «فی نفقة البهائم» از جواهر الکلام استخراج کردم. آن زمان، مواد استخراج شده را به محضر آیه‌الله سید هادی میلانی رهبر بردم.

۱- نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۲۴. ۲- نهج البلاغه، نامهٔ (وصیت) شمارهٔ ۴۷.

علیرغم پنجاه سال فقاہت آن عالم فقیہ، با بزرگواری و تواضع بسیار، این عبارت را فرمودند که: من اصلاً این‌ها (حقوق حیوانات) را ندیده بودم!

فقه اسلامی، خصوصاً در پرتو تشیع، بسیار دامنه‌دارتر از تصورهایست. لطفاً [کسانی که اطلاع ندارند]، بی‌جهت اظهارنظر نفرمایند. در همه زمین‌ها به سرعت قضاوت نکنید. فکر کنید و بیندیشید، شب و روز بحث و انتقاد کنید، ولی متوجه باشید که حکم درباره فقهی که حتی یک مرجعی چهل یا پنجاه سال تحقیق کرده و پیرامون آن با تواضع می‌گوید: این‌ها (حقوق حیوانات) را ندیدم، روا نیست. آیه‌الله میلانی عارف، هم فقیه و هم عادل بود. در آن ایام، مرحوم علامه طباطبائی، ایشان (آیه‌الله میلانی) را به همه ترجیح می‌داد. معروف است که مرحوم آیه‌الله حاج آقا حسین قمی در استفتائات بدون مشورت با آیه‌الله میلانی فتوا نمی‌داد.

حال، کدام وجدان به من اجازه می‌دهد تا بگویم این‌ها (احکام فقهی) همه تعبّد است؟! سی و چهار ماده حقوقی برای حیوانات در فقه اسلامی وجود دارد، فقط از آن جهت که جاندار است، نه این که مال، مال محترمی است:

[أولم لم تکن] و سواء انتفع بها... (۱)

بلکه اگرچه [حیوان] قابل بهره‌برداری نباشد.

این عبارت، عین عبارت صاحب جواهر است. این حقوق و تکالیف بدین جهت است که اگر حیوان و یک جاندار در اختیار کسی باشد، ملزم به آن حقوق است، هر چند گوشت آن [حیوان] خوردنی نباشد و یا این که [مثل کلاغ] اصلاً سودی نداشته باشد. حال، اگر حیوان گوسفند باشد، چون انسان از گوشتش استفاده می‌کند، آن را مراعات می‌نماید.

بنا بر بعضی از عبارات بحارالانوار، هر شخص اگرچه برای معالجه و عمل حیوان، [در صورت اقتضا] باید اقدام کند. (۲) کُلُّ ذَالِكَ الْحُرْمَةِ الرُّوح.

آیا این فقه کهنه می‌شود؟ صلّ الله علیک یا رسول الله. واقعاً چه آوردی! ای نور الهی که در ریگزار عربستان سر برآوردی و از آن ریگزار وحدتی را که چهار هزار سال در پی آن بودند که میان انسان‌ها [آن وحدت] را به طور معقول مطرح کنند، بیرون آوردی!

چنان می‌نمود که تمدن بزرگی که برای ساخته شدن آن چهار هزار سال وقت صرف شده بود، در شرف تجزیه و تلاشی است، و نوع بشر در معرض خطر بازگشت به دوره جاهلیت و بربریت قرار داشت... نویسنده با بیان این مطلب می‌گوید که: جهان محتاج فرهنگی تازه بود که جای قدرت استبدادی را بگیرد و وحدت تازه‌ای بیاورد که جانشین وحدت مبتنی بر پیوند خونی شود. وی می‌گوید: این مایه تعجب است که چنین فرهنگی در آن زمان که نهایت نیازمندی به آن وجود داشت، از جزیره‌العرب برخاسته است. (۳)

۱- جواهر الکلام، ج ۳۱ / ۳۹۴ - رسائل فقهی، محمدتقی جعفری / ۱۱۶.

۲- بحارالانوار، ج ۲ / ۲۷۲؛ جواهر الکلام، ج ۳۱ / ۳۹۸.

۳- احیای فکر دینی در اسلام، اقبال لاهوری، ترجمه احمد آرام / ۱۶۱ و ۱۶۲.

این عبارات از اقبال لاهوری است. ایشان از یکی از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان غرب نقل کرده است و وقتی بنده در حقوق بشر تحقیق می‌کردم، در آن جا یکی از این عبارات را با تمام مشخصات آن نوشته‌ام.^(۱) می‌گوید: تعجب در این است که چهار هزار سال بشر به دنبال این بود که به هم برسد. این تعجب ندارد، خدا اگر بخواهد به بندگانش لطف کند، به هر کس و هر شخص در هر کجا که باشد، لطف می‌کند.

واقعاً سی و چهار ماده درباره حیوانات غوغاست. با این توجه که فقط مدت ۴۰ یا ۵۰ سال است که حمایت از حیوانات در مغرب‌زمین رواج داشته است. [البته این حمایت خوب است و ما منکر آن نیستیم]، اما عاطفی است. این مواد حیوانات استخراج شده [در فقه اسلامی] حقوقی است و اگر انجام ندهید، ملزم هستید.

فَإِنْ أَمْتَنَعَ مِنَ الْإِنْفَاقِ عَلَيْهَا وَلَوْ بِالتَّخْلِيفِ لِلرَّعِي الْكَافِي لَهَا، اجبر الْحَاكِمِ عَلَى بَيْعِهَا مَثَلًا أَوْ ذِبْحِهَا...^(۲)

اگر صاحب حیوان از اطاعت حاکم تمرد نماید، باید حاکم راه‌های دیگری انتخاب کند که حیوان را از فشار زندگی نجات بدهد. مانند فروش حیوان و یا ذبح آن، اگر گوشت آن خوردنی باشد. و یا رها کردن حیوان، تا دیگران معیشت آن را به عهده بگیرند.

این‌ها عین عبارات صاحب جواهر است. خدایا! وجدان در این جا چه می‌کند!! البته این حقوق فقط در خصوص حیوانات است. حال، درباره انسان‌ها ببینید چه مطالبی توصیه شده است:

مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا.^(۳)

از این جهت به بنی اسرائیل مقرر داشتیم که هر کس، انسانی را بدون دلیل به قتل برساند، مثل آن است که همه انسان‌ها را کشته است و هر کس که انسانی را احیاء کند، مثل آن است که همه انسان‌ها را احیا کرده است.

ای وجدان برین! با موجودی طرف هستی که از طبیعت بالاتر است. البته منظور قرآن کریم [در آیه مذکور]، فقط بنی اسرائیل و یا یک نژاد خاص نیست، بلکه از آن جهت که دنباله‌رو حضرت ابراهیم علیه السلام می‌باشد، این جملات را می‌فرماید. ما به ابراهیمی‌ها نوشتیم، یعنی به یهود، مسیح، مسلمان و به هر کس پیرو و دنباله‌رو دین الهی است.

پزشکان ما باید توجه داشته باشند که [اگرچه] کارشان بسیار حساس است، ولی ارزش آن خیلی بالاست. این را تأکید می‌کنم که وقتی شما در یک شب ناله یک بیمار را کم می‌کنید و یک ناامیدی را به امید مبتدل می‌کنید، شما آن شب همسایه جان جانان هستید. همه مسائل فقط منحصر در مادیات و مقام نیست.

در آیه شریفه که می‌فرماید: اگر یک انسان را احیاء کنید، مثل این است که همه انسان‌ها را احیاء کرده‌اید، یعنی همه مساوی یک و یک مساوی همه. برای نجات بشر فرمولی در این جا وجود دارد، چرا وقت خود را بیهوده

۱- بنگرید به: حقوق جهانی بشر / ۳۴۴ و ۳۴۵، چاپ چهارم، تابستان ۱۳۸۸.

۲- جواهر الکلام، ج ۳۱ / ۳۹۵ - رسائل فقهی، محمدتقی جعفری، ص ۱۱۶ / ماده ۵ و ۶.

۳- سوره مائده / آیه ۳۲.

تلف می‌کنیم. انشاءالله شما آقایان و خانم‌های عزیز زمانی که با این چشمه‌سارهایی که از بالا سرازیر می‌شود، سر و کار پیدا می‌کنید (بر بالین بیماران حاضر می‌شوید)، با همین قضیهٔ جان‌گرایی روبرو خواهید بود. زمانی با یکی از دانشمندان رشتهٔ پزشکی صحبت می‌کردیم. ایشان می‌گفت: خسته شده‌ام و [خصوصاً] بعضی از اوقات در عمل‌های جراحی بسیار ظریف و حساس خسته می‌شوم. به ایشان گفتم: آقای دکتر! جسم این بیمار به کجا وصل است؟ اگر درک کنید که این چشم، گوش و ... به بی‌نهایت متصل است، چرا شما خسته شوید؟

ای مقیمان دَرَت را عالمی در هر دمی رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی
با کمال قدرتت در عرصهٔ مُلکِ قَدَم هر تَف آتش خلیلی هر تِکِ خاک آدمی

خواجوی کرمانی

فرهنگ شما این است. حال، اگر این بیت و این مطلب را یک نفر در مغرب‌زمین خوب مطرح می‌نمود، خودش یک مکتبی می‌شد.

در لَأُحِبُّ الْأَفْلِينَ پAKی ز صورت‌ها یقین در دیده‌های غیب بین هر دم ز تو تمثال‌ها
عشق امر کل ما رقعہ‌ای او قلزم و ما قطرہ‌ای او صد دلیل آورده و ما کرده استدلال‌ها

مولوی

تمام حرکات بزرگ بشری در آن جا که دارای ارزش است - به حق و حقیقت قسم - پای وجدان در کار است. [به عنوان نمونه:] شما تاریخ پیشرفت دانش‌ها را ملاحظه کنید. مثلاً کپلر [کاشف هیأت جدید] گاهی برای شب شام نداشته و گرسنه بوده است و بعضی اوقات به دوستانش می‌گفت: آیا یک مارک دارید که به من بدهید تا من غذا تهیه کنم و بخورم؟

این چه وجدانی بوده که با وجود گرسنگی وادار شده است تا چنین کشف مهمی را انجام دهد؟ این قدم‌ها قطعاً متعلق به وجدان‌ها است.

خداوندا! از ناحیهٔ علم الحمدالله بنده‌هایت مشغول به کار هستی. [و همان‌گونه که گفتم:] از بحث‌هایی که قبل از سخنان بنده مطرح شد، واقعاً لذت بردیم. اشکالاتی که بعضی از پزشکان طرح می‌نمودند و پزشکان دیگر جواب می‌دادند که باعث شد تا ما در یک عالمی غوطه‌ور شویم و من با این که خسته بودم، خستگی را نفهمیدم. بحمدالله از نظر علمی انشاءالله پیشرفت خواهیم داشت. مغز جوانان ما آماده است.

چند سال پیش عده‌ای از روان‌شناسان در دانشگاه تبریز جلسه‌ای داشتند [که بنده نیز حضور داشتم]. به قدری خوب بحث می‌کردند که انسان لذت می‌برد. در این جلسه نیز تبادل افکار و انتقادات بسیار لطیف و بیان مطالبی که آقایان در دفاع از مطالب علمی خود می‌کردند، جای ستایش و شکرگزاری است. این را صاف و پاک به شما می‌گویم. نماز شب دو شرح دارد که یکی از آن‌ها این است. مطلبی که ما در اسلام دربارهٔ عبادت داریم، والبعث عن الجهاد، آن هم چه عبادتی! جهاد. خصوصاً شما که با جان‌های آدمیان سر و کار دارید. به قول بعضی از دوستان خوش ذوق، شما شاخص‌گذاری می‌کنید.

خدايا، پروردگارا! همان‌گونه که بحث آقایان و حضور بسیار گرم فکری آنان همه ما را شاد نمود، خودت این بندگان را شاد و با نشاط بفرما. پروردگارا، خداوندا! تفکرات و اندیشه‌ها را همیشه در مسیر واقع‌یابی قرار بده. خداوندا، پروردگارا! همه ما را از یک وجدان عالی انسانی و از یک ایمان عالی انسانی برخوردار بفرما. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته